

جنگ

# اعتراض

"به خاطر نوزاد دشمنش شاید"

(مجموعه ای از بحث‌های فرهنگی، تحلیل‌های سیاسی، مقالات اجتماعی، داستانها، پیامها و نامه‌های راهبردی)

رضا آیرملو

پروفسور جامعه‌شناسی - سوئد

## برندگان و بازندگان بازیهای انتخاباتی رئیس جمهور رژیم، و باقی قضایا

- از زاویه بقای رژیم جمهوری اسلامی، جناح رفسنجانی- سید حسین موسوی همان اندازه به کلیات رژیم جمهوری اسلامی تعلق پیدا میکند که جناح مخالفش، خامنه ای- احمدی نژاد.

- حمایت نسنجیده! اپوزیسیون سازمان یافته و نیافته از جناح سبز موسوی، به معنی انتخاب رژیم جمهوری اسلامی به رهبری وی و جناحش، برای هر آینده ای است که جناحهای حاکم رژیم شانس ادامه دیکتاتوری جمهوری اسلامی را از دست میدهند.

- با وجود یک چنین اپوزیسیون و نهادها و سازمانهای سیاسی، دیگر از مردم معمولی زندانی شده در بین دیواره های سانسور و سرکوبی ایران چه انتظاری میتوان داشت؟ «بهشتیمیز جهنم اولماقدادی- ذیحجه میز محرم اولماقدادی»

- شرایط انفعالی موجود نشان می دهند که "اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران در برون و درون مرز"، نیازمند بازسازی مجدد هویت مستقل خود است. و تا چنین نکرده و در این کار موفق نشده، قادر به رهائی خود از دست بالائی پی که خود با دنباله روی بدون قید و شروطش به "اصلاح طلبان سبز و سیاه اسلامی" داده، نخواهد شد.

- استفاده از فرصت های تاریخی آینده، مشروط بدان است که این بار، نیروی میلیونی مردم برخاسته از "لایه های مدرن و طرفدار جدائی دین از سیاست"،

۱- به هیچ بهائی به تجدید پیمان با این، یا آن نیمه رژیم اسلامی و هواداران گوناگون حکومت ملایان (خوب، یا بد!) تن ندهد و،

۲- برای لحظه ای هم شده، از شرط رهائی بدون قید و شرط از سلطه رژیم دیکتاتوری اسلامی و برقراری یک دموکراسی غیر دینی متکی به رأی آزاد و بدون شرط و شروط مردم، چشم نپوشد.

### یک سؤال اساسی برای همه ما

#### دیروز و امروز

روزی مردم ایران، به خصوص «مردم برآمده از طبقه متوسط شهرنشین ایران»، بی آنکه سؤال بکنند چرا، میلیون میلیون به استقبال خمینی رفتند، وی را با کلمات و جملات زیبا بزرگ داشتند، و حتی اگر در برابر خانه اش رژه

نرفته و در ماه ندیده باشندش هم، برای به "امامت" رسیدنش به تمامی کوشیدند، یا حداقل مانع جلوسش بر تخت امامت نشدند. مدتی نگذشت که بسیاری از این مردم، نه فقط به آنچه در ذهن خود پرورده بودند نرسیدند، بلکه از ظلم و تجاوز رژیم که خمینی برپا داشته بود، نصیب دردآوری بردند- دستگیر شدند، شکنجه شدند، اعدام شدند، از کار بیکار شدند، در کوره های سوزان جنگ هشت ساله سوختند، در بمباران شهرها خانه خراب شدند، ... و بالاخره، هزار هزار هم جان خود را برداشته به اقصاء نقاط جهان پناهنده شدند.

با این وجود، در پی این واقعه، خیلی ها فراموش کردند که اساساً سیطره خمینی و تسلط جمهوری اسلامی را خود سبب شدند- به خاطرش اعتصاب و اعتراض کردند، به استقبالش رفتند، امامش خواندند، و گام به گام نیز، هر کس تا به جایی، همراهی اش کردند، و برای قانون اساسی و گزینشهای بعدی اش رأی دادند. خیلیها فراموش کردند، یا شاید هم میخواستند فراموش بکنند که آنان نیز حداقل با قدمی و قلمی به شکل گیری این رژیم دیکتاتوری اسلامی بنیادگرای یاری رسانیدند، و گذاشتند تا این اژدهای هزار سر بر مردم و ملت ایران تسلط یابد و از این مردم و جامعه، جان و مال بستاند.

اینان اما اگر جزو امت اسلامی و حزب الهی نیستند و مانند خیلیهای دیگر از آزادی و دموکراسی و جدائی دین از سیاست هواداری میکنند، حالا باید شرمنده و پشیمان اعمال گذشته خود باشند. از این رو، فراموش کردن یا مطرح نکردن یک چنین گذشته و خاطره ای، برای بسیاری از این مردم شرمنده و پشیمان، طبیعی و منطقی به نظر میرسد، اما مطرح نکردن این سؤال ساده که "چرا من به استقبال این آدم و این نظام رفتم؟"، "چرا در بین در و همسایه از این امام و برنامه های استحماری اش دفاع کردم"، و "چرا به حمایت این ملای بنیادگرایی که به خاطر داده شدن حق انتخابات به زنان زنان یا تقسیم اراضی بین رعایا و کشاورزان اعلام قیام کرده بود، در خیابانها راهپیمائی کردم و و و"، طبیعی نیست. طبیعی نیست چونکه این مردم اگر هیچ کس دیگر هم نداند، خودشان میدانند که این میلیونها کلاغ "ما همه سرباز توئیم خمینی" از آسمان نباریده بودند، و آنان نیز اگر تمام و کمال هم نبوده، در جایی و به وقتی جزئی از این "امت میلیونی" را تشکیل میدادند. میدانند که آنان نیز به چنین اشتباهاتی دست زده و در جریان آمدن، ماندگاری و بر تخت

امامت تکیه زدن خمینی و رژیمش، به اندازه نوک سوزنی هم شده نقش ایفا کرده اند.

سؤال این است که اینان چرا در تنهایی خود هم شده، این سؤال را برای خودشان مطرح نکرده و نمیکنند؟ چرا از خود نمی پرسند که "چرا به چنین کارهایی دست زدند و نخواستند و ندانسته به دنبال کسی راه افتادند که نه لباسش، نه حرف زدندش، نه هدفهایش و نه فرهنگ و سنتش شباهتی با اینان و ایده آلهای ذهنی اش نداشت؟"

ممکن است بپرسند که نگارنده از کجا میداند که این میلیونها مردم بر آمده از طبقه متوسط مدرن جامعه که مرتکب اعمالی از این دست شده اند و حالا هم پشیمان و شرمنده اند یا باید باشند، این سؤال را برای خودشان هم شده مطرح نکرده و برای پاسخ دادن به آن نکوشیده اند؟ پاسخ من این است که اگر اینان این سؤال را برای خود مطرح کرده و به عنوان "طرفداران دموکراسی و جدائی دین از سیاست" (که نه به دموکراسی رسیدند و نه به جدائی دین از سیاست)، این سؤال را با خودشان مطرح کرده و پاسخی گرفته بودند، باید در جایی از این همراهی و همگامی، از رژیم و بازی هایش فاصله می گرفتند. دیگر نباید این همراهی بدون دلیل و منطق را با بازماندگان آن امام و نمایندگان این رژیم پیش می بردند. نباید پیش می بردند چونکه کسانی که به هر سببی به حکومت دینی و رژیم جمهوری اسلامی ایمان دارند، دلیلی به پشیمانی و شرمندگی و احتیاجی هم برای به صلابه کشیدن خود ندارند، اما اینانی که این باور و ایمان را ندارند، لاجرم باید از کار خلاف انتظاری که بدون دلیل مرتکب شده اند، پشیمان و شرمنده باشند و این پشیمانی و شرمندگی را در جایی و به طریقی بروز دهند.

حالا که بسیاری از اینان باز هم و هر از گاهی، خواهی نخواهی برای مثلاً رأی دادن در بازیهای دروغین انتخاباتی به دعوت رژیم پاسخ مثبت میدهند، پس معلوم میشود که اینان در مورد اینهمه اشتباهاتی که در صفتبندی و گزینشهای بی حاصل شان مرتکب شده اند،

- نه پرسشی مطرح کرده اند و،

- نه علل شرکت شان در این بازیهای سیاسی بی را که نتایجی چنین تلخ برایشان زانیده، مورد کند و کاو قرار داده اند.

در نتیجه، به اینجا هم نرسیده اند که از این بیعد، دیگر نباید به راهی قدم بگذارند که به جایی جز شکست و دردمندی منجر نمیشود.

به خاطر مطرح نکردن این و اینگونه سؤالات هم هست که این مردم در حرف طرفدار دموکراسی و حکومت لائیک اند و از هرچه جمهوری اسلامی و ملا و سید است انتقاد کرده و برایشان جوک می سازند، ولی در عمل در بازیهای انتخاباتی رژیم شرکت میکنند و بعدش هم به عادت معمول، به آه و ناله می نشینند که "اینان به هیچ صرات مستقیمی نمیروند، دزدند، تجاوزگرند، حقوق مردم را غصب کرده اند، و همه در نهایت به یک اندازه دیکتاتور و قسی القلب و تجاوزگر اند" و و .

شرکت در بازیهای انتخابات رئیس جمهور رژیم جمهوری اسلامی در سال ۱۳۸۸ شمسی از جمله از این موارد تکراری است.

\*\*\*

واقعیت این است که مردم ایران در جریان بازی های انتخاباتی رئیس جمهور رژیم اسلامی، یک تجربه تاریخی بی را از سر گذرانند که نه تازه و نه لازم بود. چرا که این مردم بر اساس تجربیات مکرر تاریخی و حداقل شناخت مستقیم دهه های پیشین شان در دوره جمهوری اسلامی، هم از ماهیت دیکتاتوری رژیم اسلامی مطلع بودند، و هم میدانستند که اینان همه، - چه سبز و سیاه، یا این و آن جناح اش- سر و ته کرباس ولایت فقیه بنیادگرائی نواستعماری اند، و کاری جز دیکتاتوری مذهبی و اسلامی نمی دانند.

با این وجود، حالا که یک چنین تجربه ای به بهای سنگینی از نو تکرار شده، و خیلی ها را با طوفان شبهه ها در هم شکسته، از نو این سؤال مطرح میشود که بالاخره این همه کشش و کوشش،

- از شرکت مردم در بازیهای انتخابات رئیس جمهور رژیم اسلامی تا حضور فعال شان در راهپیمائی اعتراضی به رهبری سید حسین موسوی و شرکاء سبز سیدی اش، به نفع و ضرر کی و چی تمام شد؟ اینهمه دستگیری و شکنجه کردن و زندان انداختها، و آنهمه فرار به خارج از کشور و آوارگی امواج دیگری از ایرانیان به جان آمده از دیکتاتوری جمهوری اسلامی چه نتایجی را به بار آوردند. و اساسا آنهمه فداکاری و مبارزه ذهنی هم که شده:

- در حرکت و جنبش آزادیخواهی ایران چه دست آوردهائی را سبب شد، یا چه عقب نشینی هائی را به دنبال آورد؟

مردم اگر این سؤال را پس از حمایت شان از خمینی و برقراری رژیم جمهوری اسلامی مطرح نکردند و توانش را هم به صورت ادامه همکاری با رژیم پرداخت کرده و میکنند، حالا شاید با این پرسش، جرأت و توان آن را به دست آورند تا پاسخی در مورد علل شرکت خود در حمایت از سید حسین موسوی و جنبش سبز اسلامی اش بیابند. تا حداقل به خود توضیح بدهند که چرا به عنوان یک فرد ناراضی از جمهوری اسلامی در بازی رأی گیری دروغین رژیم شرکت کردند؟ چرا به عنوان ایرانیان فراری از دست رژیم و سرکوبی سید حسین موسوی نخست وزیر جمهوری اسلامی به خارج از کشور، حالا پرچم سبز سیدی برداشته، و اینجا و آنجا برای بر سر کار آوردن این دیکتاتور شناخته شده، سینه و زنجیر زدند؟

**چه آنان یا اینان اگر به طرح این سؤال دست زده و پاسخی به آن بدهند، شاید دیگر از آنچه مرتکب شده و میشوند، درس بگیرند، و دیگر به دنبال بازیها و بازیگران مورد انتقادشان نیفتند.** شاید بدینوسیله خود را از نظر ذهنی نجات بدهند. خود را از شبیه های همیشگی خلاص بکنند.

وگرنه تا این پرسش و پاسخ را با خود پیش نبرده اند، و علل و انگیزه های این همراهی با رژیمی را که مورد اعتمادشان نیست روشن نکرده اند، این خطر باقی است که در هر فردائی از نو در برابر بازی دیگری قرار بگیرند، و باز هم بدون آنکه بدانند چرا، و حتی بر خلاف میل باطنی خود، در خدمت رژیمی قرار بگیرند که برافتادن و فروپاشی اش را در خواب و بیداری آرزو میکنند.

### دست آوردها

برای پاسخ به این سؤال که شرکت مردم در بازی های انتخاباتی رئیس جمهور رژیم چه دست آوردهائی را سبب شد، یا چه عقب نشینی هائی را به دنبال آورد، کافیست نگاهی دوباره به بحثهای پیشین در مورد این حادثه تاریخی بیندازیم. و به جای "نقطه نظرهای سیاسی یا نظریات ایدئولوژیکی بی" که،

- عموماً بیشتر به شایعات، شبیه ها و جانبداریهای سیاسی، و نه دلایل منطقی و عقلانی متکی اند-

یافته ها و نتیجه گیری های پیشین مان را برای تعیین برندگان و بازندگان این حرکت و گزینش سیاسی مورد ملاک قرار بدهیم.

دیدیم که نتیجه گیری های بحث های پیشین نشان میدهند که:

- صرف شرکت در بازیهای انتخاباتی هر حکومت و رژیم، (بی توجه به رأی موافق یا مخالف رأی دهندگان به این یا آن نامزد انتخاباتی) به معنی رأی دادن به ماندگاری آن حکومت و رژیم است. این نتیجه گیری، هم در حکومت‌های دموکراتیک و هم در رژیم‌های دیکتاتوری صدق میکند.

بر این اساس، میتوان گفت که شرکت اخیر مردم ایران، به خصوص لایه های مدرن شهرنشین مخالف اجرای شریعت اسلامی در بازی های رأی گیری رژیم دیکتاتوری و اعتراضات بعدی اش به رهبری این یا آن نامزد انتخاباتی رژیم نیز،

- بی توجه به اینکه اینها چرا و با چه انتظاراتی در این بازیهای رأی گیری و راهپیمائی های اعتراضی شرکت کردند-

**به معنی رأی بر ماندگاری رژیم جمهوری اسلامی بود، و به هر صورت، به سود کلیات رژیم جمهوری اسلامی تمام شد.**

بدین ترتیب، کل این مبارزات، صفبندیها و جناح بازیهای سبز و سیاه، - به جای هرگونه تأثیر مثبت برای رهائی مردم ایران از سیطره رژیم اسلامی-

مستقیماً بر اعتبار جهانی این رژیم افزود، و ماندگاری و ادامه حیاتش را برای دوره ای دیگر تضمین کرد. این همه به روشنی بر این واقعیت صحت میگذارد که:

**- رژیم جمهوری اسلامی، برنده اصلی جریانات و اتفاقات ناظر بر "انتخابات رئیس جمهور رژیم و اعتراضات بعدی اش به رهبری این یا آن کاندیدای رژیم" بود.**

از این طریق، رژیم برای اولین بار نشان داد که نفوذ و کنترل خود را بر بخش مدرن جامعه شهری نیز گسترش داده، و این بخش مهم از جامعه را به شرکت در بازیهای خود جذب کرده و امیدوار و راضی ساخته است.

در واقع، این اولین باری بود که زنان و مردان برخاسته از طبقه متوسط جامعه شهری، که در دهها سال گذشته به خاطر فرهنگ، لباس و رفتارهای اجتماعی شان زیر تیغ سرکوبی، فشار و حملات اراذل و اوباش رژیم قرار داشتند، از حالت «**قهر و نافرمانی غیر رسمی و اعلام نشده**» خود بیرون آمدند، و حتی به نفع جناحی از جناح های رژیم، راهپیمائی کردند. بدینوسیله شرکت کنندگان در این بازیهای انتخاباتی به نتیجه ای جز زدن مهر تأیید بر

ادعای رژیم در مورد "شرکت گسترده مردم شهرنشین ایران" در یک بازی رأی گیری اش نرسیدند.

قابل توجه است که تا کنون این لایه های جامعه شهری، به عنوان مخالفان و حتی بخشی از "اپوزیسیون مدرن ولو سازمان نیافته ایران" به حساب می آمدند.

این بود که شرکت گسترده شهرنشینان داخل کشور، که بعداً با حمایت اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی از "جناح های سبز و سیاه دیکتاتوری حاکم"، تأیید و تقویت شد، به رژیم جمهوری اسلامی فرصت داد تا پس از سی و چند سال دیکتاتوری و سرکوبی، "الترناتیو اسلامی" خود را به جای "الترناتیو های عمدتاً ذهنی مدرن و لائیک" به طبقه متوسط شهرنشین ایران بقبولاند، و در بین این بخش از جامعه نیز بر کرسی قبول بنشانند.

\*\*\*

توجه داریم که وقتی موضوع رابطه کلیات رژیم جمهوری اسلامی مطرح میشود، دیگر تفاوت و اختلاف و درگیری در بین جناحهای رژیم و حرکات به اصطلاح سبز و سرخ و سیاه رژیم، جایی برای بیان پیدا نمیکند. در واقع، از این زاویه، جناح رفسنجانی- سید حسین موسوی به همان اندازه به "کلیات رژیم جمهوری اسلامی" تعلق پیدا میکند که جناح مخالفش خامنه ای- احمدی نژاد.

اینها همه اجزاء یک نظام سیاسی- فرهنگی و همینطور اقتصادی و اجتماعی "رژیم و نظام جمهوری اسلامی" اند. و از همان رو نیز، هم موفقیتها و شکست هایشان را با همدیگر قسمت میکنند، و هم اوج و حضيض شان را. در واقع نیز، بود و نبود اینان همه به همدیگر پیوند خورده اند. پیروزی جناح سید حسین موسوی و شرکاء به همان اندازه پیروزی نظام جمهوری اسلامی به حساب می آید، که پیروزی خامنه ای و یا احمدی نژاد، و بر عکس.

\*\*\*

با این وجود، در یک مقایسه متقابل، جام قهرمانی این بازیها و شرکت مردم ساده اندیش و گول خورده، نصیب "جناح اصلاح طلب سبز" (اصلاح چی؟) به رهبری سید حسین موسوی -هاشمی رفسنجانی شد. درست است که این



جناح در این دور از رقابتها بر سر کار نیامد، ولی شانس این را به دست آورد تا روزی به عنوان "قهرمان آزادی خواهی و اصلاح طلبی!" به میان لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین ایران بازگردد، و برای بار دیگر پس از سال های اولیه بازگشت خمینی، مورد پیشوازی میلیونی مردم تهران و شهرهای بزرگ ایران قرار بگیرد.

نگارنده این سطور در همان زمان آغازین راه پیمائی های اعتراضی مورد بحث به رهبری سید حسین موسوی، زمانی که بار دیگر طوفان شبهه های "اصلاح طلبی رژیمیان و جناح هایشان" بسیاری را دچار سرگیجه کرده، وبه اعمال مرضی واداشته بود-

به عنوان یک روشنفکر منفرد ایرانی در خارج از کشور، در نامه سرگشاده ای به مردم ایران، توضیح داد که "در این حال و هوا، برد جناح خامنه ای- احمدی نژاد و باخت موسوی و شرکاء، بدترین آلترناتیو های ممکن خواهد شد. چرا که حمایت نسنجیده مردم! از جناح سبز موسوی، به معنی انتخاب رژیم جمهوری اسلامی به رهبری وی و شرکاء سبز سیدی اش، برای هر آینده ای است که جناحهای حاکم رژیم دیگر شانس ادامه دیکتاتوری جمهوری اسلامی را از دست داده اند. در آنصورت، اصلاحگران رژیم (اصلاح چی؟)، از آنجمله موسوی و جنبش سبز، که برای فرادهای مبادای رژیم ترشی گذاشته شده اند، میتوانند به صورت "قهرمان دموکراسی" بازگردند، و جمهوری در حال فروپاشی اسلامی را از مرگ نجات داده، و برای مدتی دیگر بر کرسی دیکتاتوری دینی و اسلامی این ملت و کشور تکیه بزنند".

این است که نه فقط پیروزی، بلکه حتی شکست موسوی و جنبش سبز اسلامی اش، یک تهدید جدی برای آینده ایران به حساب می آید، و شاید از پیروزی اش هم خطرناک تر باشد. چرا که با پیروزی موسوی و جنبش سبز اسلامی اش، پس از مدتی کوتاه، مشت این قهرمان سابقه دار دیکتاتوری هم باز خواهد شد، و نشان خواهد داد که بین او و احمدی نژادها هیچ فرقی نیست. اما شکست وی حتی از جانی سابقه داری مثل او، قهرمان و امام خواهد ساخت.

این قسمت از نامه بدین شرح است:

- "در این شرایط سختی که شبهه‌ها و حمایت‌های وارونه مردم و اپوزیسیون فروپاشیده از دیکتاتورهای رژیم به رسم زمانه تبدیل شده، در بدترین شق ممکن، «رژیم اسلامی» هر چه بیشتر به دو نیمه به اصطلاح «محافظه کار» و «اصلاحگر»، تجزیه و تفکیک خواهد شد. نیمه‌ای از رژیم، بر تخت حکومت اسلامی باقی خواهد ماند، و نیمه دیگر آن، تا موعد نوبت خود، در جایگاه اپوزیسیون خواهد نشست. نیمه‌ای ظالم و نیمه‌ای مظلوم و شهید قلمداد خواهند شد. ... این وضع، جامعه ما را در برابر «**دو نظام جمهوری اسلامی**»

- هر دو شریعت خواه و هردو به رهبری اسلامیان و ملایان بنیادگرای رژیم جمهوری اسلامی-

قرار خواهد داد. در آنصورت، در هر آینده‌ای مردم ساده‌نگر و فراموشکار ایران،

- که متأسفانه مدتی است حافظه تاریخی شان به درستی کار نمیکند، و گذشته‌ها را به آسانی فراموش میکنند-

بین این دو جناح جمهوری اسلامی، مثل توپ به بازی گرفته خواهند شد. و امید رهائی از یوغ حکومت دینی و جمهوری اسلامی در هر آینده نزدیک از بین خواهد رفت. این است که از دید رهائی مردم ایران از «تسلط دینی و اسلامی جمهوری اسلامی»،

- افتادن موسوی و یارانش به حال و روز "قربانیان مظلوم جناح حاکم"، بدترین آلترناتیو ممکن، و اساساً خطری عمده‌تر و درازمدت‌تری علیه تحقق آزادی و دموکراسی در هر آینده‌ای است".

\*\*\*

حالا به خاطر حمایت‌های نسنجیده بخش بزرگی از مردم و اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران، این "بدترین شق ممکن" پیش آمده و تحقق یافته است، و نیمه‌ای از رژیم جمهوری اسلامی،

- که به همان اندازه در جنایات و خوردن و بردن‌های رژیم سهیم است- در مقام «آلترناتیو اصلاح طلب!» (اصلاح چی؟)، مظلومانه و طلبکار! منتظر به حکومت رسیدن دوباره خود است.

متأسفانه می‌بینیم که این نیمه منتظر حکومت دوباره، در نزد ابرقدرت‌های اروپا و آمریکا،

- که خواهان براندازی رژیم جمهوری اسلامی مجری استراتژی «نفت و اسلحه‌شان» نیستند-

به حد کافی محبوبیت دارد. این است که اینان با استناد به شرکت اینهمه مردم بر آمده از لایه‌های مدرن شهرنشین در بازیهای رأی‌گیری رژیم، موسوی و شرکاء را به عنوان آلترناتیو عمده و حتی «تنها آلترناتیو موجود در ایران» به ثبت رسانیده، و حلوا حلوا میکنند. به طوری که وقتی هم دانشجویی با فریاد "مرگ بر دیکتاتوری جمهوری اسلامی" در برابر دانشگاه تهران تیر خورد و جان داد، اینان آنرا نیز به حساب مبارزات! «جناح سبز» و «موسوی اصلاح طلب» نوشتند و در رسانه‌های نواستعماری‌شان این جوان آزادیخواه را هم به عنوان سرباز و جانباز این رهبر و جناح اسلامی معرفی کردند. این است که از زاویه‌ی رهائی مردم ایران از دست رژیم اسلامی، این وضع پیش آمده، نه فقط بدترین اتفاق ممکن کشور است، بلکه همچنین از طریق اینگونه انعکاسات جهانی، به بدترین شکست تاریخی برای همه‌ی هواداران "آزادی، دموکراسی و جدائی دین از سیاست" و همه‌ی مخالفان سرنگونی طلب، - چه گروه‌ها و سازمانها، یا شخصیت‌ها و توده‌ی هواخواه نظام سیاسی "مدرن، لائیک دموکرات" در درون و برون مرز- تبدیل شد.

\*\*\*

در این صورت، باید مردم آزادیخواه و طرفداران دموکراسی در ایران را به عنوان بازندگان اصلی این جریان‌ات اعلام کرد، چرا که هر دو جناح حاکم خامنه‌ای و جناح سبز اصلاح طلب رژیم (اصلاح‌چی؟) در برابر خواست دموکراسی و آزادی ملت ایران ایستاده‌اند. و از همان رو، پیروزی هر کدام از اینها به معنی شکست مردم ایران و عدم دسترسی‌شان به آزادی و رهائی است.

این نیز دارای معنی است که بسیاری از این مردم که به دنبال این و آن رهبر و جنایتکار رژیم افتاده بودند، بر این انتظار بودند یا چنین فکر کرده و دلیل می‌آوردند که بدینوسیله می‌خواهند از دست رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی خلاصی یابند. اما نه فقط رژیم بر نیفتاد و حتی به راه فروپاشی نرفت، بلکه آنگونه که شواهد موجود نشان می‌دهند، از طریق بازی دادن چنبداره‌ی این مردم ساده‌اندیش و فاقد حافظه‌ی تاریخی، بیش از پیش خود را قوی‌تر و توانمندتر ساخت. بدین معنی، مردم به سبب شرکت‌شان در این بازی انتخاباتی و حتی

جانبازی هایشان در این راه کج، نه تنها به آنچه فکر میکردند نرسیدند، بلکه حتی قدمی عقب تر رفته و بسی باختند.

\*\*\*

باید بدون هر گونه تعارفی یادآوری کرد که این «باخت بزرگ ملی و تاریخی» را آن دسته از مردم بر خاسته از «لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشینی» سبب شدند که به امید واهی دستیابی به اصلاحات، (یا آنچه "رهائی از دست رژیم جمهوری اسلامی" خوانده میشود)، به پای صندوق های رأی گیری و صفبندی در اعتراضات خیابانی رژیمی ها رفتند.

از این طریق، بازیها و راهپیمائی ها اعتراضی به رهبری این یا آن جناح رژیم، مردم ایران را به راهی برد که بر خلاف انتظار عمومی و خواست قلبی این شرکت کنندگان!، نه راه رهائی و آزادی، بلکه راه تبعیت و حمایت از کلیات رژیم بود. به طوری که در نهایت، به جای رسانیدن مردم به آزادی و رهائی ذهنی، آنان را به عنوان هواداران و امت رژیم ثبت نام کرد.

در ضمن، همچنین باید بدون هر گونه تعارف و نان قرش دادن معمول، اعتراف کرد که:

- حمایت بعدی ایرانیان و مدعیان اپوزیسیون خارج از کشور از حرکات و جنبش "سبز اسلامی" داخل کشور، به عنوان تیر خلاص این حادثه تاریخی عمل کرد، و این جنبش انحرافی رژیم، و رهبر و رهبرانیش را در مقام آلترناتیو آینده ایران تثبیت کرد.

این باخت اما بزرگتر از آن بود که فقط دامن یک دسته از مردم را بگیرد. بلکه در نهایت به عنوان یک باخت تاریخی به حساب همه ملت ایران گذاشته شد.

بدیهی است که آن بخش از این مردم، شخصیت ها و سازمان های مدرن و لائیک ایران در درون و برون مرز هم که از همان آغاز موضعی اندیشیده و مستقل در پیش گرفته بودند، از این باخت و شکست عمومی اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی، بی نصیب نماندند. در این مورد نیز "هیزم تر هم به آتش هیزم خشک سوخت"

## "مردم اندر حسرت فهم درست!"<sup>۵۰</sup>

شبهه ها و دلایل مختلفی این "حرکت اعتراضی ضد مردمی مردم ایران" را سبب شده و به وجود آوردند. **جمعی** به ادعای خود می خواستند از میان **بد** و **بدتر**، **بد** را انتخاب کنند. به خیال آنان یکی از راههای اصلاح رژیم اسلامی برگزیدن **بد** ها به جای **بدتر** هاست. بر اساس این تئوری وارونه!، بدین ترتیب، رژیم گام به گام به سمت اصلاح و بهبودی می رود و بالاخره هم، -انشاءالله! به وقت ظهور امام زمان غایب-

به آزادی و دموکراسی خواهد رسید. کسی از اینان سؤال نکرد که حتی اگر این فرمول وارونه تان درست هم باشد، به چه دلیلی باید هر **بد** بعدی بهتر از **بد** قبل از خود باشد و چرا نباید با انتخاب **بدها**، اوضاع بعدی، بدتر و بدتر شوند، و در واقع، اوضاع به جای بهتر شدن به بدتر شدن سیر بکند؟ "اتفاقی که در سرتاسر این مدت در ایران جمهوری اسلامی جاری بوده است".

جمعی هم گویا دچار شبهه دستیابی به اصلاحات اساسی و توقف سرکوبی اسلامی به دست خود اسلامیان معتقد و معترف به این نظام بودند. این بدان میماند که مردم به امید خسته شدن سرقاچاقی جنایتکار شهر از هرچه جنایت و قاچاق مواد، وی را به عنوان رئیس پلیس شهر برگزینند، و امیدوار باشند که روزی وجدان بشری این مجرم جنایتکار بیدار خواهد شد و به پلیس ضد قاچاق و مخاف جنایت تبدیل خواهد شد.

جمعی حتی فکر می کردند که می توانند این اعتراضات را به همراهی جناح **سبز سیدی** موسوی آغاز بکنند، و سپس رهبری اعتراضات را از دست آنان در آورده و **به سوی انقلاب براندازی رژیم** رهنمون شوند. مدعیان این ادعاها نه میخواستند به یاد بیاورند که مردم ایران همین اتفاق را در زمان بر سر کار

۵۰

**مردم اندر حسرت فهم درست**  
چون سبو بشکست ریزد آب ازو (مولوی)

اینچ می گویم به قدر فهم تست  
فهم آبست و وجود تن سبو

چنانچه خنده گرفت از حدیث ایشانم  
درست نیست، خدایا جهود میرانم  
اگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم  
به خود گمان نیرد هیچکس که نادانم (سعدی)

یکی جهود و مسلمان نزاع میکردند  
بطیره گفت مسلمان گر این قبالة من  
جهود گفت به توریه میخورم سوکند  
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد

آمدن خمینی هم تجربه کردند، ولی بعد که "آقا" را به تخت نشاندد، فهمیدند که امام به "دهن این مردم هم میزند" و در آن زمان، دیگر کسی جرأت نمیکند جیک بزند و بگوید "بالای چشم آقا ابروست".

در واقع، حرف «با اینان آغاز میکنیم، ولی بعدش بدون آنان ادامه میدهیم!» را در کشورها و جاهای دیگر دنیا هم میزنند، ولی کسانی که چنین میگویند، اپوزیسیون و رهبران سازمان یافته ای هستند که دارای اهرمهای کافی قدرت برای برداشتن و برانداختن این این و آن هستند، و میدانند "بزی را که خود رو کوه برده اند چگونه پائین بیاورند". این اما نمیتواند حرف مردم بدون سازماندهی و تشکل و بدون رهبری بی باشد که اگر هزار و هزار، و حتی میلیون میلیون هم جمع بشوند، به سبب تک تک بودن و عدم پیوند و رهبری سیاسی، قادر به بلند کردن انگشت شان هم نمیشوند، کجا مانده که بتوانند یک رهبر اسلامی را که خود بر سر کار آورده اند، از تخت خلیفه گری اش پائین بکشند یا به کاری و حرکتی مجبور سازند.

این دلایل و شبهه های "غیر منطقی و ساده نگرانه و گول زننده" را چه کسانی به میان مردم می برند، و چرا این مردم و ملت با اینهمه تجربیات دردمندانۀ تاریخی، اینهمه ساده اند، و با این حرفها اینهمه گول زننده برخورد نمیکند، سوالاتی اند که با این سادگی ها پاسخی قطعی دریافت نمیکند. ظاهراً از ملتی که ۱- در زیر سانسور و سرکوبی یک حاکمیت دیکتاتوری اسلامی جان می کنند، ۲- همه رسانه های نواستعماری جهان برای گول زدن و ساکت کردنشان کمر همت بسته اند، و ۳- رهبران سیاسی شان نیز به نهایت ورشکستگی ذهنی و فکری رسیده اند، بیش از این انتظار نمی توان داشت!

### اعلام انحلال اپوزیسیون لائیک در برابر "جنبش سبز"

در هر صورت، اینهمه باعث شد که بسیاری از مردم برخاسته از لایه های مدرن طبقۀ متوسط شهرنشین ایران، که تا کنون به صورت "اپوزیسیون مدرن بالفوه، ولی البته بدون سازمان و تشکل" عمل میکرده، نه فقط به

هیچ کدام از انتظارات و خواسته های شان نرسیدند، بلکه به سبب صف بندی و جانبداری اشتباهی شان:

- هم به موجودیت شان به عنوان "خواستاران آزادی از دست رژیم اسلامی" را به شدت آسیب رسانیدند،

- هم از سنگینی مقاومت ذهنی شان در برابر رژیم کاستند و،

- هم قهر عمومی مردم شهر نشین را به شدت خدشه دار کردند و زیر سؤال بردند<sup>۱</sup>.

\*\*\*

بدین ترتیب، این آسیبهای سیاسی، اجتماعی و روحی پی که به سبب ۱- گمراهی نیمه درون مرزی و ۲- حمایت نیاندیشیده نیمه برون مرزی "اپوزیسیون مدرن سازمان یافته و نیافته" ایجاد شد، دامن اپوزیسیون سازمان یافته هم گرفت، و به خاطر خطای سیاسی و حمایت مستقیم و غیرمستقیم بخش بزرگی از اپوزیسیون لائیک از "جنبش سبز اسلامی و رژیم":

- این بخش از اپوزیسیون را هم به سطح "هواداران جماعت سبزپوش و رهبران سابقه دارشان" تنزل داد. و حتی،

- پرچم اپوزیسیون رژیم را از دست شان در آورده، به دست رهبران سبز پوشان سپرد.

این درازمدت ترین و بدعاقبت ترین نتیجه دنباله روی مردم و اپوزیسیون طرفدار دموکراسی و جدائی دین از سیاست از یک شخصیت، جناح و بازی انتخاباتی رژیم جمهوری اسلامی بوده و هست. نتیجه ای که نه به این سادگیها قابل جبران است و نه میشود مانع بازده های بعدی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اش شد.

\*\*\*

---

<sup>۱</sup> متأسفانه اپوزیسیون ناتوان و پرورش نیافته ما که معمولاً در خواب و بیداری شعارها و رمانتیک خود زندگی میکند، مدتهاست عادت کرده که با شعارها و صغرا کبرا کردنهای نادرست خود توده ها را گول زده و به دامن دیکتاتورها ببندازد. و بعدش وقتی می فهمد که اشتباه کرده، دیگر قادر به بازگرداندن توده ها از راه کجی که خود به وجود آورده، نمیشود و زیر پای همان توده هائی که خود در کجراهی اش نقش ایفا کرده له میشود.

این کاری بود که نه فقط در زمان بر سر کار آمدن خمینی، بلکه حتی در دوره های دو خردادی و بازی جناح بندی ها اصلاح طلبان و در این اواخر هم در مورد جنبش سبز موسوی انجام داد.

این صف بندی اشتباهی از سوی نیروها و شخصیت‌های "هوادار آزادی و جدائی دین از سیاست"، به تنهایی نشان میدهد که شخصیت ها و سازمان های درگیر برون مرزی ما تا چه اندازه دچار فروپاشی شده اند، به طوری که حتی دیگر قادر به درک و فهم شرایط و تحلیل موقعیت های نه چندان پیچیده هم نیستند. "هر چه بگذرد نمکش میزند، وای به روزی که بگذرد نمک".

با وجود یک چنین اپوزیسیون و نهادها و سازمانهای سیاسی، دیگر از مردم معمولی زندانی شده در بین دیواره های سانسور و سرکوبی ایران چه انتظاری میتوان داشت؟ «بهشتیمیز جهنم اولماقادر»- ذیحجه میز محرم اولماقادر»(بهشت مان در حال جهنم شدن است- ذیحجه مان در حال محرم شدن است)<sup>۵۲</sup>

\*\*\*

باز قابل توجه و تألم است که این حمایت وسیع برون مرزی از جناح هاشمی- موسوی، از سوی ایرانیانی ابراز شده که عمدتاً در زمان نخست وزیری همین شخص، از ایران فرار کرده و آواره جهان شده اند. بسیاری از اینان در بازجوییهای پلیس و دادگاهها کشورهای مختلف پناهنده پذیر جهان علت فرار خود را دیکتاتوری حکومتی معرفی کرده اند که به وسیله همین سید حسین موسوی نخست وزیر ۸ ساله اداره و رهبری میشد. حالا همین مردمی که از اجحاف و تجاوزات و جنگ افروزی های همین موسوی های دیکتاتور و سمبل سرکوبی رژیم جمهوری اسلامی خاطره های شخصی و خصوصی دارند، به حمایت همین موجود و موجوداتی که از دست دیکتاتوری و بی قانونی اش فرار کرده بودند، بلند شده و برای دور دیگری از حکومت اسلامی اش راهپیمائی کرده و جان و مال فدا میکنند. این حمایت های نیندیشیده و مریضگونه نشان می دهند که:

- زندگی در اروپا و امریکا و تجربه آزادی و دموکراسی در این کشورها، به حد کافی در بین این بخش از مردم ما جا نیافتاده و،

---

۵۲ گوز یاشینا باخان اولسا، قان آخماز (آنکه به اشک چشم دل میسوزاند، خونریزی نمیکند) انسان اولان خنجر بئلینه تاخماز (آنکه احساس انسانی دارد، به کمر خود خنجر نمی بندد) اما حیف کور توتوخونی بیراکماز (اما افسوس که کورها به آسانی قادر به رها کردن آنچه بهش تکیه کرده اند، نمیشوند)

بهشتیمیز جهنم اولماقادر در ذیحجه میز محرم اولماقادر (شهریار - حیدر بابایا سلام)



- بخش وسیعی از مردم مدرن و لائیک برون مرزی ما، بر خلاف انتظارات و ادعاهای جاری، به وقت بحران‌ها و فرصت‌های تاریخی، به اندازه نیمی سانسور زده و شستشوی مغزی داده شده درون مرزی‌شان، در خطر سقوط به باطلق جانبداری از رژیم و رهبری اسلامی‌ان و ملاها و سیدهای آن قرار می‌گیرند.

قابل پیس بینی است که با این انتخاب و حمایت‌های نیندیشیده، سال‌های سیاه تسلط ملایان و شریعت خواهان در ایران، باز هم ادامه خواهند یافت.



نیاید انکار کرد که شرکت مردم ایران در بازی‌های رأی‌گیری رژیم و راه‌پیمائی اعتراضی‌شان به طرفداری از این یا آن جناح معلوم الحال رژیم، همانند حمایت نیندیشده "نیمه مدرن و لائیک برون مرزی" از رهبران این، یا آن جناح اسلامی و هواداران سبزپوش آنان، خطائی تاریخی است، و اعتراف و انتقاد از خود همه مردم، سازمانها و رهبران درگیر را طلب می‌کند.

اعتراف بیرونی سازمان‌ها و شخصیت‌ها به شبهه و اشتباه خود، هم می‌تواند "بلوغ و شجاعت اخلاقی" آنان را نشان دهد و هم به اصلاح کجراهی‌های موجود در بین مردم یاری رساند.

با این وجود، تجربه‌های بعدی نشان داده که این بلوغ و شجاعت اخلاقی در بین ما ایرانیان و "سیاست‌بازان" ما وجود عینی پیدا نمی‌کند. انگار پذیرش اشتباه از سوی آدمهائی که به سببهای فرهنگی، خود را سایه خدا و غیرقابل اشتباه می‌پندارند، مثل "توبه گرگ مرگ" عمل کرده، و از همان رو، تحقق نمی‌یابد.

اینهمه نشان می‌دهد که ساخت موجود اپوزیسیون ایران، چه در خارج یا داخل کشور، نیازمند نوسازی و بازسازی اساسی و ساختاری است. بدون یک چنین دگرگونی ساختاری نه امیدی به این سازمانها و نهادهای سیاسی باقی میماند، و نه راه شکستهای بعدی در برابر دیکتاتورها و بازیهای دیکتاتوریهای در ایران مسدود میشود.

شرایط انفعالی موجود همچنین نشان می‌دهند که اپوزیسیون مدرن و لائیک ایران (چه سازمان یافته یا نیافته) در هر دو برون و درون مرز، نیازمند تجدید قوا و بازسازی هویت مستقل خود است. و تا چنین نکرده و در این کار

موفق نشده، قادر به رهائی خود از تأثیر سایه "اپوزیسیون توانمندتر اصلاح طلبان سبز اسلامی" بی که خود در بازآفرینی اش دخالت داشته، نخواهد شد. "کسی که خربزه میخوره، پای لرزش هم میشینه، کسی که از اپوزیسیون درون رژیم حمایت میکنه، راهی جز دنباله روی آن پیدا نمیکند!"

### مردم پرستی، مردم دوستی نیست

بسیاری از رهبران ریز و درشت سازمانها و نهادهای سیاسی ایرانی برای رهائی از بار سنگین اشتباهات تاریخی شان در مورد دنباله روی از رژیم جمهوری اسلامی و رزیمبانی همچون سید حسین موسوی سابقه دار و شرکاء، بهانه می آورند که گویا "حمایت آنان از این و آن رهبر اسلامی به خاطر حمایت شان از خواست توده های معترض، یا دنباله روی از توده های میلیونی بوده است". نباید فراموش کرد که:

- اولاً "توده پرستی" به مفهوم تبعیت بدون شرط و شروط از توده ها، امری خطاست و،

- در ثانی، استناد بدان نیز هیچ خطائی را توجیه نمیکند. به جای پرستش ذهنی توده ها، باید آنان را عاقل، بالغ و مسئولیت پذیر دانست و با این نگرش، به کارهای خوب شان کف زد، ولی در برابر کارهای نادرست شان هم ایستاد و صادقانه و بیرحمانه به انتقاد کشید. باید بدانیم که "مردم و حتی توده های بزرگ مردم" می توانند اشتباه کنند و میکنند، و حتی اشتباهات تاریخی بی مرتکب میشوند که جبران شان ناممکن است. سازمان ها و روشنفکران هر جامعه، نه فقط نباید در این مواقع تاریخی به دنبال مردم بیفتند، بلکه باید بتوانند درست در این مواقع حیاتی، با دانش و اطلاعات درست خود (اگر داشته باشند!) به یاری مردم بشتابند و تا میتوانند به آنان در مورد کجروی شان هشدار بدهند.

فراموش نکنیم که "دوست داشتن مردم" و خدمت به توده ها، به معنی پذیرش هر رأی و تصمیم مردم نیست. به معنی دنباله روی از مردم هم نیست. "دوست داشتن مردم"، به معنی کمک رسانی علمی و منطقی برای ارتقاء سطح آگاهی، اعتدالی عقلانیت اجتماعی و کمک به تصمیم گیری درست آنان است.

در ضمن، مخالفت با نظر اکثریت مردم جامعه و نقد تصمیمات نادرست آنان، حق دموکراتیک اقلیت ها و افراد هر جامعه است.

## درسی تکراری ولی بزرگ

لازم به یادآوری است که جهان از جنبه های مختلف در حال تغییر و تحول است و دارد به سرعت غلافهای پیشین خود از هم می‌درد و تعویض میکند. جهانمداری، تغییرات مهمی را در ساختار بازار جهانی و نقشهای سیاسی و اجتماعی آن به وجود آورده است.<sup>۵۳</sup> از همان رو، دیگر بدترین دیکتاتوریهایی جهان نیز مجبور اند هر از گاهی خود را با تحولات جهانی همراه ساخته و به تغییراتی تن بدهد.

این است که امروزه بر خلاف گذشته، هر از گاهی فرصتهای تاریخی جدید برای حضور و دخالت مردم ایران در راهیابی فردای خود و جامعه شان به وجود می آید و خواهد آمد. فشار و اجباری که بازیهای انتخاباتی دو خردادی و جنبش سبز اسلامی را به وجود آوردند، نمونه های از این دست اند.

اینها اما نه آخرین بازی برای به بیراهه کشیدن مردم و نه آخرین شکست مردم ایران به خاطر اشتباهات شان است. به زودی بازیهای دیگر از راه خواهند رسید و رژیم که خود را نیازمند حمایت مردم می بیند، به راههای انحرافی جدیدی سر خواهد زد.

این البته به معنی بروز فرصت های جدید برای دخالت مردم ایران در تصمیم گیری سیاسی و تعیین سرنوشت آینده خود و کشورشان است. به صراحت و روشنی دیده میشود که مردم ایران همراه با همه سازمانها و نهادهای سیاسی شان در این دور از بازیها باختمند، اما مهم آن است که از این باخت خود درس بگیرند و یکبار دیگر که در برابر یک چنین شرایطی قرار گرفتند، جز به رهائی از سیطره دیکتاتوری دینی رژیم جمهوری اسلامی رضایت ندهند. "آغلامیانا ممه ورمز لر- به بچه ای که گریه نمیکند شیر نمیدهند!" همینطور، به ملتی هم که آزادی از دیکتاتوری را شرط نگذارد، دموکراسی نمیدهند!

این است که باید با نقد آنچه اتفاق افتاد، از حالا برای ایستادگی فردی و جمعی در برابر بازیهای جدید رژیم اقدام کرد و کوشید. باید قبل از همه، به خود و سپس به دیگران فهمانید که یکی از علل مهم گرفتاری ملت ایران در زیر یوغ

---

<sup>۵۳</sup> برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران ..."، پیشین.

رژیم جمهوری اسلامی عدم ثابت قدمی این مردم و ملت در راه آزادیخواهی و دموکراسی است.

بر این اساس، باید به یاد داشت که (با وجود اینهمه شکستی که نباید پیش می آمدند)، فرصتهای جدید برای دخالت مردم ایران و انتخاب آنان بین رژیم توتالیتر جمهوری اسلامی و آزادی، بین دیکتاتوری و دموکراسی، و بین جدائی دین از سیاست و حکومت دینی رژیم اسلامی در راه است. به زودی مردم ایران برای شرکت در بازیهای دیگر رژیم دعوت خواهند شد. به زودی فرصت های جدید گزینش "بین رژیم جمهوری اسلامی و آلترناتیو جمهوری بدون اسلام و احکام ارتجاعی آن" پیش خواهد آمد. استفاده از این فرصت های تاریخی، **مشروط بدان است** که این بار، نیروی میلیونی مردم "آزادیخواه و طرفدار دموکراسی و جدائی دین از سیاست"،

۱- به هیچ بهائی به تجدید پیمان با این، یا آن جناح و نیمه رژیم اسلامی و هواداران گوناگون حکومت ملایان (خوب، یا بد!) تن ندهند و،  
۲- برای لحظه ای هم شده، از شرط رهائی از سلطه رژیم دیکتاتوری اسلامی و برقراری یک دموکراسی غیر دینی متکی به رأی آزاد و بدون شرط و شروط مردم، چشم نپوشند.

بدین ترتیب، آماده شدن تک تک "ما مردم آزادیخواه و هواداران دموکراسی و جدائی دین از سیاست" برای پاسخ درست به این شرایط و بازیهای جدیدی که در راه اند، مهم ترین وظیفه هر فرد، هر جمع و هر سازمان سیاسی است.

